

مهرگان

روزنامه

نگاه

کودک با ادبیات رشد می‌کند نه با کتاب درسی



نوش‌آفرین انصاری

مدیر شورای کتاب کودک

اگرچه تعداد سمن‌ها در ایران کم است و متأسفانه اثرگذاری کمی هم روی مسئولان و دولت دارد، اما می‌توان سه سؤال را در این حوزه مطرح کرد:

❧ آیا سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند نقشی را در رشد فرهنگی گروه سنی پیش‌دبستان ایفا کنند؟

❧ الزامات مشارکت سمن‌ها در این جریان چیست؟

❧ مطالبات سمن‌ها از دستگاه‌های دولتی چیست؟

در پاسخ به پرسش اول می‌توان گفت بله، سازمان‌های مردم‌نهاد در پیشبرد و رشد پیش‌دبستانی می‌توانند مؤثر باشند. در حقیقت سمن‌های فرهنگی مثل شورای کتاب به ادبیات کودک می‌اندیشند و این بحث مدنظر است که بهترین و باکیفیت‌ترین آثار در دسترس کودکان قرار گیرد. طبعاً این جریان دوزبانگی را هم دربر می‌گیرد و همه سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه کودک به این توجه دارند که کودک در زمان مادری خود لالایی داشته باشد، افسانه داشته باشد، قصه داشته باشد و از نسلی به نسلی دیگر این آثار منتقل شود. بر همین اساس سمن‌ها در حوزه کودک به دنبال دستیابی به این هدف هستند که بتوانند محتوای مناسب برای کودکان تولید کنند. کودک با ادبیات تبدیل به انسان و وجود پیش‌رونده می‌شود. کودک با کتاب درسی رشد نمی‌کند. ما با کتاب آموزشی ارتباط نداریم و آنچه مدنظر ماست، ادبیات کودکان است. در پاسخ به سؤال دوم نیز می‌توان گفت سازمان‌های مردم‌نهاد باید همیشه آموخته‌اند باشند چه برای خودشان و چه برای جامعه‌شان. این سازمان‌ها باید همیشه پذیرا باشند. سازمان مردم‌نهاد با نیروهای داوطلب فعالیت می‌کند و از دولت کمک‌ی دریافت نمی‌کند. سازمان‌های مردم‌نهاد رئیس و مرنوسی نیستند و همه با عشق، علاقه و آرمان کار می‌کنند بر همین اساس خیلی سریع‌تر به سمت خلاقت و نوآوری می‌روند. در بحث مطالبات نیز می‌توان گفت اولین اولویت سازمان‌های مردم‌نهاد، دیده‌شدن است، چون خیلی از این سازمان‌ها که در سطح جهانی به واسطه عملکرد خوبشان را برای کودکان تولید کرده‌اند از فرهنگ‌نامه کودکان بگیرند تا کتاب مرجع تولیدشده در مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا. آنچه در تارک ادبیات و کودکان و منابع کودک می‌درخشند نه محصول دانشگاه و نه محصول وزارتخانه‌های دولتی، بلکه محصول تلاش سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه کودک است. جوانان در فضاهای دانشگاهی به درستی نمی‌آموزند و با سازمان‌های مردم‌نهاد آشنایی کافی ندارند. باید در هر دانشگاهی یک دفتر به سازمان‌های مردم‌نهاد اختصاص داده شود.

پازل گفت‌وشنود

بصیر مقدسیان: دانش‌آموزان عزیز، پرسش‌های شما و آنچه ما در پاسخ به آن می‌گوییم، قطعه‌های مختلف یک پازل اند. بدون آنکه شما بپرسید، گفته‌های ما تصویری کامل را نخواهد ساخت. بگویید و بشنوید تا در کنار هم معنا شویم.

به چه کسانی می‌توانم اعتماد کنم؟

اعتمادی که دیگران به یک فرد دارند یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌هایی است که یک فرد در زندگی دارد. کسانی که اعتماد دیگران را جلب کرده‌اند، شانس بیشتری برای موفقیت دارند. افراد به حرف آنها گوش می‌دهند. می‌توانند نقش‌ها و مشغل‌های مهم را در اجتماع به دست بیاورند. اگر کسی یک کسب‌وکار موفق دارد باید موفقیتش را در میزان اعتمادی که افراد به او دارند، جست‌وجو کنیم. یک شرکت بزرگ تجاری که توانسته اعتماد هزاران نفر مشتری را به خود جلب کند، در روز چند صد میلیون تومان فروش خواهد داشت. انکار اعتماد دیگران مثل الماسی است که همه ما دوست داریم آن را به‌دست آوریم.

وقتی به کسی اعتماد می‌کنیم انکار یک الماس ارزشمنده به او می‌دهیم. پس او باید بهای لازم را پرداخته باشد؛ اما به چه قیمتی باید الماس اعتمادمان را به کسی بدهیم؟ چگونه می‌توانیم بفهمیم او شایسته اعتماد است؟

- ۱- آن فرد قابل پیش‌بینی باشد: کسی که هر روز یک مدل رفتار می‌کند قابل پیش‌بینی نیست و نمی‌توان به او اعتماد کرد.
- ۲- راستگو باشد: عیب دیگران را وقتی حضور ندارند، بازگو نکنند زیرا به احتمال خیلی زیاد اسرار و عیب‌های ما را نیز برای دیگران می‌گوید.
- ۳- به قانون پایبند باشد.
- ۴- برای خودش احترام و ارزش قائل باشد.
- ۵- به ما اجازه صحبت‌کردن بدهد.
- ۶- به چیزهایی که برای من مهم است، احترام بگذارد.
- ۷- من را همان‌گونه که هستم، بپذیرد.
- ۸- مسئله‌ها و مشکلاتش را بدون جنجال و با گفت‌وگو حل کند.
- ۹- احساسی است که به او دارم، خوب باشد.

جالب است بدانید که آدم‌ها سه دسته‌اند: دسته اول آنهایی که به‌راحتی و قبل از اینکه طرف مقابل تلاشی کرده باشد، به او اعتماد می‌کنند. دسته دوم کسانی که حتی پس از گذشت زمان و دیدن بسیاری از رفتارهای اعتمادساز، هنوز حاضر نیستند به فرد اعتماد کنند و دسته سوم کسانی که کاملاً منطقی نگاه می‌کنند و هرگاه فردی تلاش کرد و کارهایی را که سازنده اعتماد است انجام داد، حاضرند به او اعتماد کنند. سخن آخر اینکه اعتماد یک جاده دوطرفه است. نمی‌شود فقط بنشینم و منتظر باشم تا دیگران اعتماد مرا جلب کنند. اگر در این جاده فقط یک نفر و در یک جهت در حال رفتن باشد بعد از مدتی شک می‌کند که شاید در انتهای این جاده هیچ خبری نباشد. بهترین حالت این است ما به اندازه‌ای که طرف مقابل اعتماد ساخته و کمی بیشتر، اعتماد او را به دست آوریم تا اعتماد دوسویه ما مثل گلوله برفی روی برف غلت بخورد و هر روز بزرگ و بزرگ‌تر شود.

تاک

هر هفته در این ستون نوشته‌هایی درباره تربیت در اوان کودکی (تاک) منتشر می‌شود. هدف این است که آرام‌آرام در کشور از مرحله ذکر اهمیت توجه به این دوره مهم زندگی عبور کنیم و وارد مرحله اقدام و عمل درست شویم. این اقدام، هم ناظر بر چرخش‌های تکرشی و عملی والدین و مربیان و هم ناظر بر سیاست‌گذاری کشور برای این دوره است.

به کودکانمان خوراک زبان بدهیم!



نیلوفر عابدینی

احتمالاً با دیدن عنوان بالا منتظر هستید با فهرستی از فواید خوراک زبان برای رشد کودکان، روبه‌رو شوید. اما بهتر است بحث درباره فواید مصرف این خوراک لذیذ را به متخصصان تغذیه بسپاریم و درباره نکاتی صحبت کنیم که به اندازه تغذیه خوراکی‌های مفید، برای تقویت رشد زبان کودکان لازم است. زبان به‌عنوان ابزار برقراری تعامل اجتماعی و تفکر و وجه تمایز انسان با سایر موجودات، از بدو تولد تا شش‌سالگی در دوره حساس رشدی قرار دارد. از دیدگاه علمی غالب کنونی، زبان محصول کنش متقابل محیط و وراثت است والدین می‌توانند در این بازه سنی زمینه‌های لازم برای شکوفایی زبان را در کودکان فراهم کرده و زبان دریافتی، تولیدی و کیفیت تفکر آنها را ارتقا دهند. مواد اصلی خوراک زبان کودک، تعامل مستقیم و دوجانبه، آوازخوانی و کتاب‌خوانی است. قرارگرفتن کودک در معرض کلمات زیاد برای رشد مهارت کلامی او کافی نیست. بنابراین از همین امروز نیمی از زمان تماشای کارتون کودکان کاسته و با او وارد ارتباط تعاملی مستقیم شوید. استفاده از سبک گفتار کودکانه نیز مفید است. از ویژگی‌های این سبک گفتاری، لحن همراه با فراز و فرود، تلفظ شمرده، صدای بلند، تکرار و ژست‌های بدنی (مثلاً اشاره به اشیاء یا توصیف کیفیت صفات با استفاده از دست‌ها) است.

روش دیگر، مرور قوانین روزانه (ساعت خواب، ناهار) و تشویق عملکرد مثبت کودک از طریق خواندن شعر است. تشویق کودک به ساختن شعر و داستان و پیچیده‌ترکردن تدریجی قواعد و لغات زبان نیز می‌تواند مؤثر باشد. کتاب‌خوانی تعاملی از دیگر روش‌هاست. والدین می‌توانند در حین کتاب‌خوانی از کودکان سؤال بپرسند، لحن خود را متناسب با نوع، جنسیت و احساس شخصیت‌های داستان تغییر دهند، از آنها بخواهند تا اتفاقات بعدی داستان را حدس بزنند، از اشاره به تصاویر کتاب و توصیف آنها استفاده و درباره افکار و هیجانات شخصیت‌های داستان با کودک گفت‌وگو کنند. به‌علاوه نادیده‌انگاشتن تدریجی روش‌های نادرست یا ناگافی انتقال مفهوم کودکان همچون گریه، فریاد و اشاره، برای کودک انگیزه ایجاد می‌کند تا از کلمات استفاده کند.

باید بدانیم عیب‌جویی، تنبیه و تمسخر اشتباهات تلفظی و دستوری کودکان، نه‌تنها به مهارت‌های زبانی، بلکه به احساس شایستگی آنها آسیب می‌زند. برای اصلاح این خطاهای می‌توان بدون تاکید و یادآوری خطا، شکل درست ادای کلمه و دستور زبان را تکرار کرد. در آموزش زبان، کودک بیش از هر چیز به تشویق و توجه مثبت نیاز دارد.

✽کاشا ش ارشد روان‌شناسی عمومی از دانشگاه تربیت مدرس



کودکان جامانده از مهر کجامی‌روند؟

مدارس خودگردان؛ کورسوی امید کودکان بازمانده از تحصیل

اعظم پویان

اقامتی از هر استان دریافت می‌کردند و اجازه آموزش و فعالیت در همان استان را داشتند. در نتیجه مهاجرانی که مدرک نداشتند از ادامه‌تحصیل باز می‌ماندند. مسئله دیگر این بود که مهاجران در فصول مختلف سال به ایران می‌آمدند درواقع زمان ثبت‌نام مدارس تمام شده بود و تازه برای ثبت‌نام اقدام می‌کردند. از دیگر مشکلات این بود که کودکان افغانستانی چندین سال در کشور خودشان تحصیل کرده بودند و با زبان فارسی (با همه اشتراک‌هایی که داشت) آشنا نبودند و همین منجر به تأسیس مدارس خودگردان شد زیرا مدارس دولتی شرایط پذیرفتن دانش‌آموزان افغانستانی را نداشتند، اوج فعالیت مدارس خودگردان در زمان دولت اصلاحات بود. در آن زمان امکان جذب دانش‌آموزان مهاجری که مدارک هوتی داشتند در سیستم آموزش رسمی کشور وجود داشت و کودکانی که مدارک لازم را نداشتند جذب مدارس خودگردان می‌شدند اما در اواخر دولت اصلاحات همه چیز به هم ریخت؛ بخشنامه‌ای که منجر به اخراج دانش‌آموزان افغانستانی از مدارس دولتی می‌شد.

موسوی می‌گوید: در سال‌های ۸۲ و ۸۳ بود که دیگر بچه‌ها اجازه رفتن به پیش‌دانشگاهی نداشتند و کودکان افغانستانی از مدارس اخراج می‌شدند. دانش‌آموزانی داشتیم که تا راهنمایی یا دبیرستان در مدارس دولتی درس خوانده بودند ولی اخراج شدند. در آن سال‌ها تعداد بچه‌های ما آن‌قدر بالا رفته بود که دیگر جا نداشتیم. علت این امر بخشنامه‌ای بود که در آن سال‌ها صادر شده بود. بسیاری از مسئولان در آن زمان معتقد بودند با تحصیل کودکان افغانستانی در ایران، این افراد انگیزه‌ای برای بازگشت به کشورشان ندارند. در آن زمان شاگردان ممتازی از کودکان مهاجر از مدارس اخراج و جذب مدارس خودگردان شدند. نگاشته نماند همان زمان هم محبت مردم ایران به دانش‌آموزان افغانستانی وجود داشت، با وجود بخشنامه‌ای که صادر شده بود مدیران مدرسی بودند که دانش‌آموزان افغانستانی را با وجود مسئولیتی که برایشان داشت، اخراج نکردند و این دانش‌آموزان را به صورت آزاد در کلاس درس پذیرفتند. فقط به آنها مدرک رسمی نمی‌دادند. در آن زمان مسئولان بسیار نگران از حضور طالبان در ایران بودند. خوشبختانه با مدارس خودگردان کاری نداشتند و فقط دانش‌آموزان را در مدارس دولتی پذیرفتند. در آن سال‌های اخراج چیزی حدود ۱۱۰ هزار نفر دانش‌آموز در این مدارس خودگردان درس می‌خواندند. البته آمار بیش از اینها بود و ما آمار دقیقی نداشتیم.

«همین سال گذشته تعداد ۱۵ نفر از دانش‌آموزانم با هم مهاجرت کردند و رفتند. از یک‌سو به این دانش‌آموزان گفته می‌شود از ایران بروید و از سوی دیگر افغانستان برایشان شرایط زندگی فراهم نکرده است. خوب است یک مکمل درسی برای کودکان مهاجر در نظر گرفته شود تا کمکم با کشورشان آشنا شوند و خودشان علاقه‌مند به بازگشت به کشورشان شده و بخواهند برای سازندگی آن تلاش کنند»

تعطیلی مدارس خودگردان و سردرگمی کودکان مهاجر

ماجرای دردرسهای تحصیل در ایران برای کودکان مهاجر به همین‌جا ختم نمی‌شود. با روی کار آمدن دولت نهم فشار روی مدارس خودگردان نیز زیاد شد زیرا در آن زمان مسئولان تصمیم گرفتند مدارس خودگردان را تعطیل کنند؛ آن‌هم به جرم اینکه مرکز تجمع مهاجرانی بود که مجوز فعالیت نداشتند. مدیر مدرسه فرهنگ می‌گوید: بعد از سال ۸۴ فشار آوردند تا مدارس بسته شود. مدرسه‌مان بارها بسته شد. در زمان تعطیلی مدرسه ما ۹۰۰ دانش‌آموز نتوانستند درس بخوانند. این بچه‌ها نه می‌توانستند مدرسه دولتی بروند و نه می‌توانستند اینجا درس بخوانند. در آن زمان فراخوانی دادیم و از بچه‌ها خواستیم نامه‌ای به مقام معظم رهبری بنویسند. بچه‌ها نامه‌های بسیار سوزناکی نوشته بودند. یکی از بچه‌ها نوشته بود «من نزدیک ظهر که می‌شود می‌روم در کوچه می‌نشینم و دانش‌آموزان ایرانی که تعطیل می‌شوند را می‌بینم و گریه می‌کنم. چرا من نمی‌توانم مدرسه بروم؟» سه بار پیامان را عوض کردیم و هربار مدرسه‌مان را تعطیل می‌کردند. بچه‌ها دائم به موبایل من زنگ می‌زدند و می‌خواستند مدرسه را باز کنم و من مانده بودم چه کنم. تصمیم گرفتم مدرسه را باز کنم. با مدرسه باز می‌شد یا من را دیورت می‌کردند. بعد از اینکه مدیر اداره کل اتباع تغییر کرد شرایط ما بهتر شد. این روزها مدرسه فرهنگ مجوز رسمی فعالیت گرفته است و به‌عنوان مدرسه بین‌الملل زیر نظر مرکز بین‌الملل آموزش‌وپرورش فعالیت می‌کند.

حق تحصیل برای کودکان مهاجر

سراجنام یکی از مهم‌ترین تصمیمات عالی نظام جمهوری اسلامی در تاریخ ۴۰ساله حضور مهاجران افغانستانی در ایران صادر شد. مقام معظم رهبری در سال ۹۴ اعلام کردند که «هیچ کودک افغانستانی، حتی مهاجرانی که به‌صورت

نسیم اول مهر وزیدن گرفت و هنوز کودکانی هستند که از قافله درس و مدرسه جا مانده‌اند اما، زیرپوست شهر مدرسی هستند که با همه شرایطی که بر آنها رفته، جور کوتاهی نظام آموزش رسمی ایران را می‌کشند و این کودکان جامانده از حقوقشان را در آغوش پر مهر خود جا می‌دهند. مدارس خودگردان سال‌هاست نمی‌گذارند کودکی از مهر جا بماند. بیش از ۳۰ سال است که قصه آموزش کودکان مهاجر شروع شده است. نسل اول مهاجران افغان که در اوایل دهه ۶۰ و قبل‌تر به ایران آمده بودند عزم‌شان را جزم کردند تا به نسل دوم کودکان مهاجر آموزش دهند.

«مدرسه فرهنگ» یکی از مدارس خودگردانی است که ۱۸ سال است تا واسط مهر منتظر جاماندگان از تحصیل می‌ماند تا مبدا کسی از آموزش جا بیفتد. «نادر موسوی»، مدیر مدرسه فرهنگ، از فرازونشیب‌های خاطرات این ۱۸ سال برابرم می‌گوید: از همان زمان که با تعدادی از دوستان هم‌دانشگاهی‌اش در دانشگاه تهران تصمیم گرفتند برای کودکان مهاجر یکی از مناطق حاشیه‌ای شهر تهران که شرایط تحصیل نداشتند، مکانی را آماده کنند و به بچه‌ها درس بدهند.

آرزوی خانواده‌های مهاجر تحصیل‌فرزندان‌شان است

نادر موسوی، مدیر مدرسه فرهنگ، می‌گوید: در آن سال‌ها قوانین آموزش‌وپرورش ی‌گونه‌ای بود که دانش‌آموزان حتماً باید مدرک داشته باشند تا بتوانند در مدرسه ثبت‌نام کنند درحالی‌که موج دوم مهاجرت‌ها به ایران شروع شده بود به دلیل حجم بالای مهاجرت‌ها بسیاری از کودکان مدارک هوتی نداشتند. برای کودکان مهاجر از مدت‌ها قبل مدرسی به صورت خودگردان راه‌اندازی شده بود و در داخل خانه‌ها آموزش می‌دادند و ما برای شروع کار نزد افرادی که تجربه آموزش به کودکان مهاجر را داشتند، می‌رفتیم. درنهایت در تیرماه ۱۳۷۹ مدرسه فرهنگ راه افتاد و ما با کمترین تجربه و دانش‌آموزی کار را شروع کردیم. پیشینه ما هم همانی بود که در نظام آموزشی ایران آموخته بودیم. یک طبقه از خانه کوچکی در آن منطقه حاشیه‌ای گرفتیم و برای ثبت‌نام فراخوان دادیم. در عرض یک ساه تعداد بچه‌ها به حدود ۴۰۰ نفر رسید. از آن‌طرف هم برای آموزگاران فراخوان دادیم. چهار کلاس درس داشتیم که در سه شیفت آموزش می‌دادیم.

مدیر مدرسه فرهنگ از امکانات اولیه‌ای که برای آموزش داشتند، می‌گوید. بچه‌ها روی مکتبی که پهن شده بود، می‌نشتند و تنها چیزی که به آنها امید برای ادامه‌دادن می‌داد انگیزه بالایی بود که معلمان‌شان داشتند. از همان فصل تابستان حجم تقاضا برای ثبت‌نام به‌قدری بالا می‌رود که ناگزیر می‌شوند واحد دومی را هم راه‌اندازی کنند. تا آخر آبان‌ماه تعداد ۷۰۰ دانش‌آموز مهاجر داشتند که در نظام رسمی آموزش جایی نداشتند.

موسوی از فرازونشیب‌های آن روزهایش برابرم می‌گوید. «والدین از ما می‌خواستند بچه‌هایشان از پشت پنجره کلاس را ببینند و بتوانند سواد داشته باشند. ظرفیت کلاس‌ها دیگر جواب‌گو نبود. من از این همه استقبال هم ناراحت بودم و هم خوشحال. ناراحت بودم که چرا برای آموزش و یادگیری که حق اولیه هر انسانی است افراد در تنگنا هستند و از طرف دیگر خوشحال بودم زیرا در کشور افغانستان دیده بودم چطور خانواده‌ها پول می‌دهند تا بچه‌هایشان به مدرسه روند. آن دوران خانواده‌ها تصورشان این بود که بچه‌ها در مدرسه از راه به‌در یا کافر می‌شوند ولی اینجا حاضر بودند حداقل پولی که دارند بدهند ولی بچه‌هایشان آموزش ببینند.»

مدیر مدرسه فرهنگ می‌گوید: از همان ابتدا برای معلم‌هایمان دوره آموزشی گذاشتیم. وجه‌اشتراک همه ما معلم‌ها این بود که در نظام آموزشی ایران درس خوانده بودیم؛ درواقع اولین دیملمه‌های نسل اول مهاجران که از دهه ۶۰ به ایران آمده بودند و درس خوانده بودند. از بین این افراد که غالباً تازه هم دیپلم گرفته بودند افرادی را انتخاب کردیم و هم‌زمان از دوست‌نمان که روان‌شناسی یا علوم تربیتی و رشته‌های دیگر می‌خواندند، خواستیم بیایند و به معلم‌های ما آموزش دهند. کلاس‌های خوبی بود و دوره‌ها تا چند سال ادامه پیدا کرد. در نهایت تیمی که در این مدرسه بودند گروهی به نام «رشد» تشکیل دادند و به افغانستان بازگشتند و اکنون هرکدام‌شان در آنجا منصبی دارند یا کاری انجام می‌دهند. بعد از آن هم دوره‌ها را قطع نکردیم و ادامه دادیم تا معلم‌نمان بتوانند ی اولیه برای رفتن به کلاس پیدا کنند. در روزهای اول حتی برای تهیه کتاب مشکل داشتیم و کتاب‌ها را از مرکز بازایافت شهرداری دریافت می‌کردیم.

ماجرای مدارس خودگردان از کجا شروع شد؟

آغاز فعالیت مدارس خودگردان به سال‌های ۶۱ و ۶۲ که موج اول مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران اتفاق افتاد، برمی‌گردد. در آن زمان به علت مهاجرت زیاد افغانستانی‌ها دولت ایران تصمیم گرفت سرومسانی به وضعیت مدارک اقامتی مهاجران بدهد.

موسوی از علل تأسیس مدارس خودگردان می‌گوید. «مهاجران مدرک